



تأملی بر بابانوئل

بابانوئل از دیدگاه کتاب مقدس

جاستین پیترز

تأملی بر بابانوئل

بابانوئل از دیدگاه کتاب مقدس

جاستین پیترز

Justin Peters

Copyright © 2021 Justin Peters Ministries | justinpeters.org

ترجمه شده توسط خدمت چهره به چهره

فهرست

۱	پیشگفتار
۲	تاریخچه
۶	ویژگی‌ها و صفات
۱۶	ملاحظات
۲۰	ای مردان، خطاب من در اینجا به شماست
۲۳	نتیجه‌گیری
۲۵	پیوست

پیشگفتار

سال‌ها پیش، یک شبان به من گفت: «جاستین، هرگز دربارهٔ بابانوئل موعظه نکن. تو به هیچ‌وجه نمی‌توانی در موعظه دربارهٔ بابانوئل پیروز شوی.» با وجود خطر نادیده گرفتن نصیحت او، قصد دارم به شخصیتی بپردازم که همهٔ ما با او آشنا هستیم، اما افراد کمی واقعاً او را مسئله‌ای قابل تأمل می‌دانند؛ بابانوئل.

برای آنکه هیچ تعلیقی باقی نماند، باید بگویم که من از طرفداران بابانوئل نیستم. از زمانی که فهمیدم او واقعی نیست، دیگر چندان علاقه‌ای به او نداشته‌ام. در بزرگسالی، علاقه‌ام به او حتی کمتر شد و حتی اندکی خصومت نسبت به این «پیرمرد شاد و خندان» در من شکل گرفت. با این حال، تا سال ۲۰۱۰ و در پی شرایطی که در زندگی‌ام پیش آمد، هرگز مجبور نشده بودم بنشینم و به این فکر کنم که بابانوئل کیست و با پیامدهای کتاب مقدسی او دست‌وپنجه نرم کنم. موضع من باعث شده است که برخی مرا متهم به شریعت‌گرایی، فریسی‌مسلکی و، خب، یک «گرینچ» بدانند؛ و برداشت برخی این است که من چیزی را که سرگرمی بی‌ضرر و خیال‌انگیزی برای کودکان، تنها برای یک روز از سال، تلقی می‌شود، خراب می‌کنم.

می‌توانم به شما اطمینان بدهم که انگیزه من این نیست. پیش از سال ۲۰۱۰، هرگز تصور نمی‌کردم که روزی چیزی مانند این بنویسم؛ زیرا صادقانه بگویم، هرگز تصور نمی‌کردم نیازی به چنین نوشته‌ای وجود داشته باشد. پس، خواننده گرامی، تنها خواهش من این است که رساله پیش رو را بخوانید و به فرضیه اصلی آن بیندیشید؛ نه با ذهنی باز، بلکه با ذهنی الهیاتی. نکات مطرح شده را در نظر بگیرید و آن‌ها را نه بر اساس سنت خانوادگی، عقل متعارف، فرهنگ، نظر اکثریت یا احساسات، بلکه بر اساس تعالیم کتاب مقدس مصون از خطا و کافی ارزیابی کنید. معیار ما برای تشخیص آنچه حقیقی، درست، مناسب، سودمند و هم موجب بنای ایماندار و هم موجب جلال خداست، نمی‌تواند چیزی جز کلام خدا باشد. (یوحنا ۱۷: ۱۷)

در این نوشته، تاریخچه بابائوئل، ویژگی‌ها و صفات او را بررسی خواهیم کرد و سپس به نتیجه‌گیری‌هایی درباره رویکرد صحیح کتاب مقدسی نسبت به این نماد آشنای کریسمس خواهیم رسید. دعای من این است که خواننده، پس از مطالعه این مقاله و تأمل در استدلال‌ها و نتیجه‌گیری‌های ارائه شده، درباره بابائوئل درنگی دوباره داشته باشد.

تاریخچه

تاریخچه سانتا آن‌گونه که بسیاری می‌پندارند به خوبی مستند نشده است. رایج‌ترین دیدگاه آن است که این افسانه از قدیس نیکلاس، اسقف کاتولیک قرن چهارم شهر مایرا در جنوب ترکیه، سرچشمه گرفته است. پیرامون این اسقف، آیینی شکل گرفت که پیش از اصلاحات پروتستانی به یکی از گسترده‌ترین جنبش‌های مذهبی تاریخ بدل شده بود. بر اساس کتاب *The Christian Almanac*، «در اوج قرون وسطی، احتمالاً قدیس نیکلاس بیش از هر شخصیت دیگری، جز مریم باکره و خود مسیح، در دعا مورد توسل قرار می‌گرفت.» اعمال گوناگون سخاوتمندانه و نیز

معجزاتی به نیکلاس نسبت داده شد؛ از جمله بخشیدن هدایا به فقیران، نجات شهری از قحطی، و زنده کردن سه پسر نوجوان که به گونه‌ای وحشتناک و روانی به قتل رسیده و مثله شده بودند. پس از مرگ او نیز گفته شد که در رؤیاهای بر افرادی که در تنگنا و نیاز بودند ظاهر شده است. او برای کسانی که به ناحق متهم شده بودند، مایه تسلی بود و حتی برای آنان رهایی از اعدام فراهم می‌کرد. باین‌حال، اسناد مربوط به زندگی نیکلاس بسیار اندک است و اطلاعات کمی از او در دست داریم. برخی حتی گمان می‌کنند که شاید اساساً شخصیتی واقعی نبوده است. با وجود این، افسانه و آیین مربوط به او گسترش یافت.

با وجود پیشروی اسلام در سراسر جنوب ترکیه از قرن هشتم به بعد و نیز اصلاحات پروتستانی که در قرن‌های شانزدهم و هفدهم شمال اروپا را فراگرفت - و هر دو به تضعیف آیین کاتولیکی نیکلاس انجامید - این افسانه فراتر از مرزهای کلیسا رشد کرد و باقی ماند. برخی بر این باورند که نسخه بازنگری‌شده این افسانه از طریق «سینتر کلاس» هلندی به آمریکا راه یافت. این افسانه یا آیین، در فرهنگ آمریکایی ظاهراً تا حد زیادی در حالتی خاموش باقی مانده بود تا آنکه در اواخر قرن هجدهم در منهن جان تازه‌ای گرفت. «سینتر کلاس» به سانتا کلاوس شناخته شد و به تدریج با هدیه دادن پیوند خورد. نویسنده واشینگتن اروینگ (۱۷۸۹-۱۸۵۳)، که بیشتر با آثار «ریپ ون وینکل» و «افسانه اسلیپی هالو» شناخته می‌شود، در اثر سال ۱۸۰۹ خود با عنوان «تاریخ نیویورک» قدیس نیکلاس را پیرمردی با جامه‌های تیره توصیف کرد که بر اسبی پرنده سفر می‌کند و برای کودکان هدیه می‌آورد. در شعر «دوست کودکان» که در سال ۱۸۲۱ منتشر شد، سانتا صاحب گوزن‌های پرنده خود شد و ایستادن بر فراز دودکش‌ها به او نسبت داده شد. تنها یک سال بعد، دکتر کلمنت مور، استاد الهیات در مدرسه علوم دینی یونیون، که بی‌تردید از هر دو

اثر اروینگ و «دوست کودکان» الهام گرفته بود، شعر خود را با عنوان «دیداری از قدیس نیکلاس» سرود که با عبارت آشنای «شب پیش از کریسمس بود، و در سراسر خانه...» آغاز می‌شود. شعر مور بود که تعداد گوزن‌های سانتا را برای ما مشخص کرد (هشت گوزن، که بعدها رودولف به‌عنوان نهمین افزوده شد)، نام‌های آنان را برشمرد و از رفت‌وآمد او از دودکش‌ها برای گذاشتن هدایا برای پسران و دختران سخن گفت. کاریکاتوریست سیاسی، توماس نِست، این تصویر را گسترش داد و برای سانتا خانه‌ای در قطب شمال و کارگاهی پُر از کوتوله‌های پرکار قائل شد. باین‌حال، همگان با این روایت تاریخی موافق نیستند. برخی به منشأیی بسیار تاریک‌تر برای سانتا اشاره می‌کنند. پاره‌ای از پژوهشگران ریشهٔ این افسانه را به خدای نورس، اودین، بازمی‌گردانند که بر اسبی سفید و هشت‌پا در آسمان می‌تاخت. همانند سانتا، خانهٔ اودین، والهالا، در سرزمین‌های شمالی قرار داشت. اودین ریشی بلند و سفید داشت و در ایام انقلاب زمستانی، میان ۲۱ تا ۲۵ دسامبر، در آسمان پرواز می‌کرد تا کودکانِ خوب‌رفتار را پاداش دهد و کودکانِ بدرفتار را مجازات کند. برخی دیگر، سانتا را به خدای نورس، ثور، نسبت می‌دهند. ثور معمولاً به‌صورت مردی سالخورده و مهربان تصویر می‌شد که ریشی بلند و سفید داشت. او با عنصر آتش پیوند داشت و غالباً جامه‌ای سرخ بر تن می‌کرد. وسیلهٔ سفر او ارابه‌ای بود که دو بز سفید به نام‌های کراکر و گُنْشِر آن را می‌کشیدند. او نیز در «سرزمین‌های شمالی» می‌زیست، الف‌هایی داشت که در کارهای هنری و صنعتگری یاری‌اش می‌کردند و گفته می‌شد از دودکش‌ها پایین می‌آمد و برای انسان‌ها کارهای نیک انجام می‌داد. باین‌حال، به‌گونه‌ای نگران‌کننده‌تر، بر اساس اسطوره‌شناسی اسکاندیناوی، او «به‌عنوان دشمن اصلی مسیح» شناخته می‌شد. در واقع، در بسیاری از سنت‌های هلند، اسکاندیناوی، آلمان و بوسنی، سینتر کلااس به‌تنهایی

سفر نمی‌کرد، بلکه موجودی شوم و اهریمنی او را همراهی می‌کرد که با نام‌هایی چون هانس تراپ، کنشت روپرشت، کرامپوس، یار تاریک و بلک پیت شناخته می‌شد؛ موجودی که وظیفه‌اش تنبیه کودکان و حتی کشاندن آنان به جهنم بود. هلندی‌های پنسیلوانیا نیز نسخه خود از یار تاریک را داشتند که با نام بلسنیکل، «نیکلاس پشمالو» یا «نیکلاس خشن» شناخته می‌شد. یار تاریک نه تنها از حیث طبیعت «تاریک» بود، بلکه به سبب دوده‌ای که در رفت‌وآمد از دودکش‌ها بر او می‌نشست، چهره‌ای سیاه و پوشیده از خاکستر داشت. هرچند توماس نست به درستی به عنوان پدیدآورنده تصویر مدرن سانتا شناخته می‌شود، برخی بر آن‌اند که الهام او نه قدیس نیکلاس، بلکه همین یار تاریک بوده است.

تصاویر قدیس نیکلاس مردی بلندبالا و باریک‌اندام را نشان می‌دهد که همچون اسقفی کاتولیک جامه پوشیده و هیچ شباهتی به سانتا ندارد. اما طرح‌های مربوط به یار تاریک، مردی شاخ‌دار را نمایش می‌دهد که پوست خز بر تن دارد و کیسه‌ای بر پشت حمل می‌کند. در واقع، یار تاریک شباهت‌هایی با سانتای امروزی دارد و همین امر بسیاری از پژوهشگران را بر آن داشته است که استدلال کنند در نهایت این او بوده است، نه قدیس نیکلاس، که تصور ما از این چهره نمادین ایام یول را شکل داده است. پژوهشگر فیلیس سیفکر می‌نویسد:

«بنابراین آشکار است که سانتا کلاوس نه می‌تواند بدل قدیس نیکلاس باشد و نه زاده ذهن واشینگتن اروینگ. ... اگر پشت چهره پرهیبت قدیس نیکلاس را بنگریم، در سایه‌ها همراه مطرود او، بلک پیت، را می‌بینیم که با چهره‌ای عبوس ایستاده است. او نیز همچون سانتا، پالتویی پشمالو، ریشی ژولیده، کیسه‌ای بر دوش و خاکستری بر چهره دارد. در واقع، این موجود است، نه آفریده اروینگ یا قدیسی آسیایی، که پدر سانتا کلاوس بوده است.»

حقیقت تاریخچه سانتا را به سختی می‌توان با قطعیت دانست، اما شواهد کافی وجود دارد که این نظریه را معقول سازد که منشأ او به آن اندازه که در تصور عمومی نجیب و بی‌خطر پنداشته می‌شود، پاک و ملایم نبوده است. هرچند منشأ سانتا ممکن است برای برخی جالب توجه باشد، برای اکثریت مردم، سانتا به هیچ وجه چهره‌ای هولناک به شمار نمی‌آید. او شخصیتی مهربان، فربه و پدربزرگ‌گونه است که سالی یک بار به کودکان هدایای نیکو می‌دهد. مگر چه آسیبی می‌تواند در آن باشد؟ درست است؟

ویژگی‌ها و صفات

اکنون به اصل مطلب می‌رسیم...

در اینجا باید از شما بخواهم که ترجیحات شخصی، نظر اکثریت، سنت‌ها و پیش‌فرض‌های مربوط به سانتا کلاوس را کنار بگذارید. در این بخش، از شما می‌خواهم اطلاعات پیش‌رو را صرفاً از منظر کتاب مقدس بررسی کنید. در این فصل، خواهیم دید سانتا کیست و خدا کیست. ویژگی‌ها و صفات او را بررسی خواهیم کرد و آن‌ها را با ویژگی‌ها و صفات خدا مقایسه خواهیم نمود. شما را دعوت می‌کنم با من همراه شوید تا «هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر سازیم» (دوم قرن‌تیا ۱۰: ۵) و بیندیشیم که آیا از دیدگاه کتاب مقدس دلیلی وجود دارد که درباره آقای کلاوس درنگ کنیم یا نه.

ازلی – سانتا غالباً در حالی تصویر می‌شود که همسری دارد، اما هرگز مادری یا پدری برای او ذکر نمی‌شود. گویی آغاز واقعی ندارد و بی‌تردید پایانی نیز برای او متصور نیست. او همواره بوده است و همواره خواهد بود. ازلیت یکی از صفات خداست. همانند همه صفات غیرقابل انتقال او، ازلیت نیز منحصرراً از آن اوست. او همان «من هستم» عظیم است. او همواره بوده است و همواره خواهد بود (خروج ۳: ۱۵؛ اشعیا ۴۱: ۴؛ ۴۳: ۱۳؛ مزمور ۹۰: ۱-۲؛ کولسیان ۱: ۱۶-۱۷؛ مکاشفه ۱: ۸).

تغییرناپذیر – سانتا که ازلیت با او پیوندی نزدیک دارد، ظاهراً تغییرناپذیر نیز هست. به بیان دیگر، او دگرگون نمی‌شود. سال به سال، در ۲۴ دسامبر، سوار بر سورتمه‌اش می‌شود و با همان انرژی، اشتیاق و نیرویی که در سال‌های گذشته داشته است، مسیرهای مقرر خود را می‌پیماید. زمان برای سانتا گویی متوقف می‌شود. برخلاف همهٔ حیوانات و انسان‌های مخلوق که پیر می‌شوند و دچار فرسودگی می‌گردند، سانتا از گذر زمان و از لعنت سقوط مصون به نظر می‌رسد. او هرگز بیمار نمی‌شود، خسته نمی‌گردد و ظاهراً هرگز سالخورده نمی‌شود. خدا نیز تغییرناپذیر است (ملاکی ۳: ۶؛ عبرانیان ۶: ۱۷؛ ۱۳: ۸؛ یعقوب ۱: ۱۷).

همه‌جا حاضر – سانتا در عمل، هم‌زمان در همه‌جا حضور دارد. درست است که از خانه‌ای به خانه‌ای دیگر می‌رود، اما در یک شب به خانهٔ همهٔ کودکان جهان سر می‌زند. در پژوهش‌هایم به تحلیل مهندسی نسبتاً طنزآمیزی از کارنامهٔ پرواز سانتا برخوردم. با این فرض که سانتا به کودکان بودایی، هندو یا مسلمان و امثال آنان سر نمی‌زند، او همچنان در یک شب باید حدود ۹۱/۸ میلیون خانه را دیدار کند. برای سخاوتمندانه‌تر شدن محاسبه، این نویسنده برای سانتا ۲۴ ساعت کامل در نظر گرفته است، با شش ساعت اضافی که به سبب تفاوت مناطق زمانی و با فرض حرکت از شرق به غرب به او داده می‌شود. بر اساس این تحلیل، سانتا باید در هر ثانیه به ۸۲۲/۶ خانه سر بزند؛ بنابراین، از هر نظر می‌توان گفت که او همه‌جا حاضر است. جدا از جنبه‌های طنزآمیز، همه‌جا حاضری یکی از صفات غیرقابل انتقال خداست. او به مکان یا زمان محدود نیست و در تمامی مکان‌ها با تمامیت ذات خود حاضر است (تثنیه ۴: ۳۹؛ اول پادشاهان ۸: ۲۷؛ مزبور ۱۳۹: ۸؛ ارمیا ۲۳: ۲۳-۲۴؛ افسسیان ۱: ۲۳).

همه چیزدان – این یکی از صفات هراس‌انگیزتر سانتاست. او ظاهراً همه چیز را می‌داند. به سرود سال ۱۹۳۴ جان کوتس و هیون گیلسپی با عنوان «سانتا کلاوس به شهر می‌آید» توجه کنید... او می‌داند که خواب بوده‌ای، می‌داند چه زمانی بیداری. او می‌داند که بد بوده‌ای یا خوب، پس به‌خاطر خوبی، خوب باش. سانتا از خانه خود در قطب شمال توانایی آن را دارد که بداند هر کودک (و به احتمال، هر بزرگسال) در زمین چه زمانی خواب است و چه زمانی بیدار. قدرت سانتا را با قدرت خدا مقایسه کنید: امثال ۱۵: ۳، «چشمان خداوند در هر جا است و بر بدکاران و نیکان نظارت می‌کند.» شباهتی هراس‌انگیز، این‌گونه نیست؟ سانتا رفتار ما را می‌داند و ظاهراً صلاحیت آن را دارد که درباره ارزش اخلاقی آن داوری کند. او همه چیز را می‌بیند و همه چیز را می‌داند. همه چیزدانی نیز یکی از صفات منحصربه‌فرد خداست (ایوب ۲۱: ۲۲؛ مزمور ۳۳: ۱۳-۱۵؛ ۱۳۹: ۱-۴؛ متی ۶: ۴).

نیکویی – سانتا به واسطه اختیاری که برای تعیین «بد یا خوب» بودن کودکان دارد، به‌صورت شخصیتی مهربان، ملایم، شاد و نیک تصویر می‌شود. «نیک» واژه‌ای است که ما آن را برای توصیف همه چیزها به کار می‌بریم؛ از انسان‌ها گرفته تا نتیجه‌ای مطلوب یا حتی غذایی سرخ‌شده. بی‌تردید برخی خواهند پنداشت که در اینجا دچار اغراق شده‌ام، اما توصیف سانتا به‌عنوان «نیک»، هنگامی که با همه صفات الهی دیگری که به او نسبت داده می‌شود همراه گردد، مسئله‌ساز است. معیار نیکویی در نزد خدا، کمال اخلاقی و اطاعت کامل است، آن‌گونه که با ده فرمان سنجیده می‌شود. هیچ‌یک از ما به آن معیار نمی‌رسیم. همه ما گناه کرده‌ایم (رومیان ۳: ۲۳) و دل‌های همه ما «از هر چیز فریبنده‌تر و به‌شدت فاسد» است (ارمیا ۱۷: ۹). پولس رسول می‌دانست که «هیچ چیز نیکو در من ساکن نیست» (رومیان ۷: ۱۸) و اینکه «هیچ‌کس نیکو

نیست، حتی یک نفر» (رومیان ۳: ۱۰-۱۱). جز سانتا. سانتا بنا بر ذات درونی خویش نیک است. این نیز در تعارض مستقیم با کتاب مقدس قرار دارد. عیسی در بیانی که الوهیت خود را تأیید می‌کرد، به جوان دولتمند به صراحت گفت: «هیچ‌کس نیکو نیست، جز خدا فقط» (مرقس ۱۰: ۱۸). نیکویی خدا (احسان کامل او) اصیل و خاص خود اوست و در هیچ‌یک از مخلوقات سقوط کرده یافت نمی‌شود (مزمور ۵۲: ۱؛ ۱۰۷: ۸؛ ۱۱۹: ۶۸؛ اول یوحنا ۱: ۵). «نیکویی» سانتا او را از همه دیگر مخلوقات جدا می‌سازد و در جایگاهی هم‌تراز با خدا قرار می‌دهد.

بخشنده هدایا – اینکه سانتا به کودکان خوب هدیه می‌دهد و برای کودکان بد تکه‌های زغال می‌گذارد، به‌گونه‌ای جدایی‌ناپذیر با نیکویی او پیوند خورده است. تنها کسی که ذاتاً و به‌لحاظ سرشت نیک است، واقعاً شایسته آن است که درباره رفتار خوب و بد داوری کند و پاداش‌ها و کیفرهای مناسب را مقرر سازد. افزون بر این، فعالیت سانتا در تمام سال معطوف به خود او و اِل‌هایش است (لحظه‌ای تأمل کنید که سانتا اِل‌ها دارد و خدا فرشتگان) که اسباب‌بازی‌هایی برای توزیع در سراسر جهان می‌سازند. او بخشنده هدایا است و بی‌آنکه انتظار چیزی در برابر داشته باشد می‌بخشد (جز شیر و بیسکوییتی که کودکان با وظیفه‌شناسی برای او می‌گذارند). در این جنبه نیز، سانتا همانند خدا به نظر می‌رسد. خدا تنها بخشنده حقیقی است، زیرا تنها او با انگیزه‌هایی کاملاً پاک می‌بخشد. او نور می‌بخشد (پیدایش ۱: ۳). او به انسان ثمره زحمتش را عطا می‌کند (جامعه ۳: ۱۳). او توانایی‌های فردی عطا می‌کند (اول قرن‌تیان ۷: ۷). او محبت می‌بخشد (دوم تیموتائوس ۱: ۶-۷). او عطایای روحانی می‌بخشد (رومیان ۱۱: ۲۹). او ایمان و توبه می‌بخشد (عبرانیان ۱۲: ۲ و اعمال ۵: ۳۰-۳۱؛ ۱۱: ۱۷؛ دوم تیموتائوس ۲: ۲۴-۲۶ به ترتیب) برای عطیه نجات (افسسیان ۲: ۸-۹) در عطیه پسر خود، عیسی مسیح (یوحنا ۳: ۱۶).

خدا نه تنها بخشنده نهایی است، بلکه تنها بخشنده حقیقی نیز هست، زیرا «هر بخشش نیکو و هر عطای کامل از بالا است و از نزد پدر نورها نازل می‌شود» (یعقوب ۱: ۱۷).

هرچند می‌توانستم ادامه دهم و نمونه‌های دیگری بیاورم، همین فهرست کافی است تا نشان دهد سانتا کلاوس بسیاری از همان ویژگی‌ها و صفات خدا را داراست. این امر باید برای همه کسانی که به مسیح اقرار دارند، بسیار هشیارکننده باشد. سانتا با سهیم شدن در جلال خدا، جلال او را کاهش می‌دهد. «جلال» واژه‌ای است که بسیار می‌شنویم و به کار می‌بریم. ما اغلب از «دادن جلال به خدا» سخن می‌گوییم یا تأیید می‌کنیم که او «پر جلال» است، اما این واقعاً چه معنا دارد؟ بیم آن دارم که عظمت این اصطلاح غالباً از فهم ما می‌گریزد. امروز نیز از ما خواهد گریخت، زیرا اساساً ارائه تعریفی بسنده از جلال خدا ممکن نیست. بنابراین، تعریف جلال به معنای تعریف امر تعریف‌ناپذیر است. جلال خدا به گونه‌ای جدایی‌ناپذیر با قدوسیت او پیوند دارد. این پرسش را پیش می‌آورد که «قدوسیت» به چه معناست؟ قدوسیت یکی از صفات در کنار دیگر صفات او نیست، بلکه مجموع و خلاصه همه صفات کامل خداست. قدوسیت خدا بیانگر کمال بی‌همتای ذات الهی اوست، و جلال او ظهور و آشکار شدن همان قدوسیت است. جلال، به اختصار، قدوسیت آشکار شده است. عیسی مسیح خدای مجسم است و کمال قدوسیت خدا را بر ما مکتشف می‌سازد و «فروغ جلال خدا» است (عبرانیان ۱: ۳). او خدا در جسم بود و اکنون در دست راست پدر است. هنگامی که بر زمین در جسم بود، مکاشفه جلال خدا به شمار می‌رفت و امروز نیز در کلام بی‌خطا و بسنده خدا بر ما آشکار می‌شود.

هیچ یک از صفات خدا نمی‌تواند به گونه‌ای کامل و بی‌نقص در هیچ یک از موجودات مخلوق متجلی شود. باین حال، سانتا نه فقط یک صفت،

بلکه بسیاری از صفات خدا را به نمایش می‌گذارد. ما بسیاری از صفات منحصر به فرد خدا را گرفته و آن‌ها را در قالب شخصیتی به نام سانتا کلاوس شکل داده‌ایم. هرچند او خیالی است، اما با دربرگرفتن این همه از صفات خدا، به نوعی جلوه‌ای از قدوسیت خدا می‌شود. به بیان دیگر، او بازتابی انسان‌ساخته از جلال خداست. در اینجا ممکن است بسیاری از خوانندگان اعتراض کنند. برخی خواهند گفت: «اوه، لطفاً! چه کسی تا این اندازه عمیق به این موضوع فکر می‌کند؟ هیچ کودکی در دنیا هرگز چنین چیزهایی به ذهنش نمی‌رسد! حتی بزرگسالان هم این‌گونه به سانتا نمی‌اندیشند! ما چنین چیزی تعلیم نمی‌دهیم! ما فکر نمی‌کنیم سانتا خداست!» دقیقاً همین نکته است. بیشتر ما به این شکل به سانتا نمی‌اندیشیم. اما نادانی ما - چه آگاهانه باشد و چه ناآگاهانه - این واقعیت را تغییر نمی‌دهد که او چنین است. لطفاً به سختم توجه کنید... می‌دانم هیچ مسیحی معترف هرگز آگاهانه در اندیشه نخواهد داشت که صفات خدا را به سانتا نسبت دهد. مسئله چندان در این نیست که ما بخواهیم چنین کنیم، بلکه در این است که این کار پیشاپیش انجام شده است. اینکه ما سانتا را مظهر صفات خدا بدانیم یا ندانیم، این واقعیت را تغییر نمی‌دهد که او چنین جلوه داده شده است.

یکی دیگر از صفات خدا، غیرت است. این در نگاه نخست ممکن است متناقض به نظر برسد. چگونه ممکن است خدای قادر مطلق نسبت به چیزی که فروتر از اوست غیرت داشته باشد؟ چگونه خدا می‌تواند غیرتمند باشد و در عین حال عادل و نیکو باقی بماند؟ هرچند غیرت اغلب بار معنایی منفی دارد، می‌تواند امری نیکو باشد. برای نمونه، هر شوهر شایسته‌ای اگر مرد دیگری را ببیند که در پی ربودن محبت همسرش است، بی‌درنگ و به درستی دچار غیرت می‌شود. غیرت (برخلاف حسادت که همواره ناپسند است) اغلب پسندیده است. غیرت خدا همواره نیکو

است. او نسبت به چه چیزی یا برای چه چیزی غیرت دارد؟ نسبت به خود. خدا برای خود و برای صفات خویش که قدوسیت او را در جلالش متجلی می‌سازد، غیرتمند است. برای برخی، این ممکن است خودمحورانه به نظر برسد. اما چنین نیست. غرور در انسان گناه‌آلود است، زیرا ما شایستهٔ تکریم نیستیم. خدا شایستهٔ آن است. خدا همواره دربارهٔ خود است، زیرا او خالق همهٔ چیزهاست و در پی پاسداری از حرمت و جلال خویش است. او سراسر مشغول خویش است و می‌خواهد ما نیز سراسر مشغول او باشیم. او نسبت به ایمان‌داران غیرت دارد، زیرا ما ملک او و قوم او هستیم. خدا با حرارت از آنچه از آن اوست پاسداری می‌کند: قومش، نامش، کلامش، حرمتش و جلالش. واژهٔ کتاب مقدسی برای «غیرت» ریشهٔ واژهٔ «غیور» است و بر گرمایی شدید دلالت دارد. ریشهٔ عبری آن به «سرخ‌چهره‌ای که همراه با احساسات شدید پدید می‌آید» اشاره می‌کند. خدا نسبت به خود و صفاتش غیرتمند است. او می‌گوید: «من، یهوه خدای تو، خدای غیور هستم» (خروج ۲۰: ۵) و «یهوه که نامش غیور است، خدای غیور است» (خروج ۳۴: ۱۴). و تا مبدا نکته را از یاد ببرند، خدا اسرائیل را از پیروی خدایان دیگر برحذر می‌دارد: «زیرا یهوه خدای تو که در میان توست، خدای غیور است؛ مبدا خشم یهوه خدایت بر تو افروخته شود و تو را از روی زمین محو کند» (تثنیه ۶: ۱۵). می‌پذیریم که کسانی که سانتا را در خانه‌های خود وارد می‌کنند، آگاهانه در پی خدایان دیگر نیستند. آگاه نیستند. باین‌حال، حقیقت همچنان پابرجاست... خدا خود را غیور توصیف می‌کند - به شدت غیور. خدا در اشعیا ۴۲: ۸ می‌گوید: «من یهوه هستم؛ این نام من است؛ و جلال خود را به دیگری نخواهم داد و ستایش خویش را به تمثال‌های تراشیده.» نباید این را نادیده بگیریم. خدا جلال خود را با دیگری تقسیم نخواهد کرد. نخواهد کرد. خواه بپسندیم خواه نپسندیم، خوانندهٔ عزیز، با سهیم شدن

در این همه از صفات یکسان، داستان و تصویر سانتا این پیام را منتقل می‌کند که خدا قدوسیت و جلال خود را با سانتا تقسیم می‌کند. راه‌گریزی از این نتیجه نیست. کاملاً درک می‌کنم که شمار بسیار اندکی از مردم در این سطح به موضوع می‌اندیشند. من خود نیز تا سال ۲۰۱۰ چنین نکرده بودم و دارای دو مدرک از دانشکده الهیات هستم (این را با شرم خود می‌گویم). اما اینکه ما در این سطح به موضوع بیندیشیم یا نه، ذره‌ای در درستی یا نادرستی آن تفاوت ایجاد نمی‌کند. اینکه ما قصد داشته باشیم صفات خدا را به سانتا نسبت دهیم یا نه، بی‌اهمیت است؛ با شیوه‌ای که او در جامعه ارائه می‌شود، چنین است. در نهایت، آنچه شما یا من درباره سانتا می‌اندیشیم چندان اهمیتی ندارد. آنچه اهمیت دارد این است که خدا درباره او چه می‌اندیشد. خدا جلال یا ستایش خود را به دیگری نخواهد داد. به تعریف، سانتا تمثالی تراشیده است که در جلال خدا سهیم شده است. اگر می‌توانستیم مستقیماً از خدا بپرسیم: «خدوندا، آیا با سانتا موافقی؟» به گمان شما پاسخ او چه می‌بود؟

اگر می‌توانستیم با عیسی مسیح بنشینیم، به چهره او بنگریم و مستقیم از او بپرسیم: «عیسی، آیا راضی هستی که به کودکانمان تعلیم دهیم شخصی وجود دارد که بسیاری از صفات تو را دارد و در همان روزی ظاهر می‌شود که ما آن را برای یادآوری تجسّد تو کنار گذاشته‌ایم؟» صادقانه نمی‌توانم هیچ وضعیتی را تصور کنم که او بگوید: «آری.» در واقع، او در کلام خود پیشاپیش به ما گفته است که با این امر موافق نیست. فرمان دوم را در نظر بگیرید:

«برای خود تمثال تراشیده یا هیچ صورتی از آنچه در آسمان بالا و یا در زمین پایین و یا در آب‌های زیر زمین است، مساز. نزد آن‌ها سجده مکن و آن‌ها را عبادت منما، زیرا من، یهوه خدای تو، خدای غیور هستم»
— خروج ۲۰: ۴-

برخی ممکن است بار دیگر اعتراض کنند و بگویند که ما سانتا را عبادت نمی‌کنیم، زیرا او واقعی نیست. تمثال‌های تراشیده نیز واقعی نبودند. تمثال تراشیده نه بیش از سانتا واقعی است و نه کمتر از او. هیچ خدای حقیقی‌ای پشت آن تمثال‌ها نبود؛ آنچه اسرائیلیان ساخته بودند، چوب و سنگ بود. با این حال، ما می‌توانستیم آن‌ها را ببینیم، همان‌گونه که می‌توانیم سانتا را در کتابی، در تلویزیون یا نشسته بر صندلی‌ای در مرکز خرید ببینیم. «اما ما سانتا را عبادت نمی‌کنیم»، می‌گویید. شاید نه به‌طور مستقیم. با این حال، با نسبت دادن صفات خدا به سانتا، در واقع او را موضوع عبادت قرار می‌دهیم.

این نکته‌ای اساسی است، خواننده عزیز، و نباید از آن غفلت کرد. با نسبت دادن هر یک از صفات غیرقابل انتقال خدا به سانتا یا به هر شخص یا چیز دیگری، در حقیقت عبادت را به او (یا هر شخص/چیز دیگر) نسبت داده‌ایم. اینکه ما به این شکل به موضوع بیندیشیم یا نه، حقیقت آن را نفی نمی‌کند. حقیقت، حقیقت است، خواه به آن ایمان داشته باشیم خواه نداشته باشیم. ما خدا را به سبب آنکه او کیست عبادت می‌کنیم. خدا به سبب صفاتش شایسته عبادت است و همین صفات به آن مرد فربه با لباس سرخ نسبت داده شده است.

در اول قرن‌تین ۱۰: ۱۴-۲۲، پولس به مسئله‌ای می‌پردازد که در کلیسای قرنتس پدید آمده بود. در دومین سفر بشارتی خود، پولس در شهر قرنتس انجیل را موعظه کرد. خدا برگزیدگان خود را نجات داد و کلیسایی شکل گرفت. پولس پس از حدود هجده ماه تعلیم شاگردی با آنان، آن کلیسای نوپا را ترک کرد و به مقاصد دیگر رفت. مشکلی پدید آمد (در واقع مشکلات بسیاری، اما آن خود سلسله‌ای دیگر از موعظه‌ها می‌طلبد) درباره خوردن گوشتی که به بت‌ها تقدیم شده بود. برخی از این ایمان‌داران جوان به معابد بت‌پرستان بازمی‌گشتند و در

برخی از آیین‌های همراه با آن شرکت می‌کردند، از جمله - اما نه لزوماً محدود به - خوردن گوشتی که به بت‌ها قربانی شده بود. این قرنطیان با قصد مشارکت فعال در عبادت خدایان بت‌پرست نمی‌رفتند. آنان صرفاً می‌خواستند دوستی و معاشرت با دوستان غیرایمان‌دار خود را حفظ کنند. بنابراین، در آیین‌ها شرکت می‌کردند و از گوشت قربانی‌شده می‌خوردند. پولس به آنان می‌نویسد و در اول قرنطیان ۱۰: ۱۴-۲۲ هشدار جدی‌ای می‌دهد...

«پس ای عزیزان من، از بت‌پرستی بگریزید. با شما چون با خردمندان سخن می‌گوییم؛ آنچه را می‌گویم خود داوری کنید. آیا پیالهٔ برکتی که برکت می‌دهیم، مشارکت در خون مسیح نیست؟ آیا نانی که می‌شکنیم، مشارکت در بدن مسیح نیست؟ زیرا یک نان است، و ما که بسیاریم یک بدن هستیم، چون همگی از آن یک نان بهره‌مند می‌شویم. به قوم اسرائیل نظر کنید؛ آیا آنان که قربانی‌ها را می‌خورند، در مذبج شریک نیستند؟ پس چه می‌گوییم؟ آیا آنچه به بت‌ها قربانی می‌شود چیزی است، یا بت چیزی است؟ نه؛ بلکه می‌گوییم آنچه امت‌ها قربانی می‌کنند، به دیوها قربانی می‌کنند و نه به خدا؛ و نمی‌خواهم شما شریک دیوها شوید. نمی‌توانید هم از پیالهٔ خداوند بنوشید و هم از پیالهٔ دیوها؛ نمی‌توانید هم از سفرهٔ خداوند بهره‌مند شوید و هم از سفرهٔ دیوها. یا آیا خداوند را به غیرت می‌آوریم؟ مگر ما از او نیرومندتریم؟»

پولس به آنان هشدار می‌دهد که صرف حضور یافتن و با سکوت خود تأیید ضمنی نشان دادن نسبت به عبادت بت‌پرستان، و نیز خوردن گوشتی که به بت‌ها تقدیم شده است، موجب می‌شود که ناآگاهانه با دیوها هم‌سفره شوند. بت‌ها خدایان واقعی پشت سر خود نداشتند - حقیقتی که پولس در آیات ۱۹ و ابتدای ۲۰ به روشنی اذعان می‌کند. باین‌حال، نیروهای روحانی بسیار واقعی‌ای در کار بودند - دیوها.

آیا سانتا واقعی است؟ خیر. اما شیطان واقعی است، و شیطان همواره در پی آن بوده است که تا حد ممکن خود را شبیه خدا جلوه دهد و هر آنچه می‌تواند انجام دهد تا جلال او را کاهش دهد. هر چیزی که صفات خدا را بر خود بگیرد - و موضوع هرگونه احساس گرم محبت‌آمیز گردد (به یاد آورید معنای ریشه‌ی واژه «غیور») - از شیطان الهام گرفته است. کودکان، سانتا را دوست دارند. نسبت به او احساس محبت گرم دارند. به او اعتماد می‌کنند؛ برایش احترام قائل‌اند؛ حتی از ناخشنود ساختن او بیم دارند.

برای کسانی که بر این باورند می‌توان سانتا را داشت و درعین حال به کودکان تعلیم داد که عیسی علت حقیقی این فصل است، اجازه دهید این پرسش را مطرح کنم: آنان مشتاقانه در انتظار آمدن چه کسی هستند؟ آیا کودکان در شب کریسمس در بستر خود بیدار می‌مانند و با هیجان به خدای مجسم می‌اندیشند یا به سانتا؟ بی‌تردید، به سانتا. آنان کودک‌اند و نمی‌توان انتظار دیگری از آنان داشت. من نیز در شب کریسمس بیدار می‌ماندم و برای سانتا هیجان داشتم. باین حال، این امر آن را درست نمی‌سازد. هر آنچه توجه را از مسیح منحرف کند، مورد تأیید مسیح نیست. تصادفی نیست که در دو روزی که در مسیحیت بیش از همه حرمت دارند - کریسمس و عید قیام - دو نماد خیالی با صفاتی الهی حضور دارند که بخش عمده‌ای از توجه ما را به خود جلب می‌کنند.

ملاحظات

می‌دانم که به احتمال فراوان با این مطالب دوستان بسیاری نخواهم یافت. این نوشته برخلاف نظر اکثریت قاطع است و بسیاری خواهند گفت که من هشداردهنده‌ای افراطی، واکنشی بیش از اندازه، شریعت‌گرا، اتهام‌زن و شاید حتی مغرور و خودحق‌پندار هستم. به شما اطمینان می‌دهم که نه انگیزه من چنین است و نه قصد من. همچنین نمی‌گویم

اگر با فرزندانِتان سانتا را اجرا می‌کنید، والدینی بد هستید یا نجات نیافته‌اید. باین‌حال، جنبه‌هایی از این مسئله وجود دارد که ما به‌عنوان مسیحیان ناگزیر از تأمل در آن‌ها هستیم...

دروغ گفتن – اگر دربارهٔ سانتا به کودکان خود بگوییم، آیا به آنان دروغ گفته‌ایم؟ به‌اختصار، بله. هنگامی که دربارهٔ سانتا کلاوس با کودکان سخن می‌گوییم (صرف‌نظر از صفات الهی منسوب به او)، در واقع دروغ می‌گوییم. «دروغ مگو» فرمان نهم است؛ حتی اگر بگوییم این تنها برای سرگرمی خیالی کودکان و سالی یک بار است، نتیجه‌ای گریزناپذیر این است که همچنان دروغ است. بله، همهٔ ما دروغ گفته‌ایم، من نیز چنین کرده‌ام. هرکس بگوید هرگز دروغ نگفته است، دروغ‌گوست، زیرا با انکار دروغ گفتن خود، دروغ گفته است! باین‌حال، این امر آن را درست نمی‌سازد. کتاب مقدس ما را هدایت می‌کند که حقیقت کلام خدا را به فرزندان خود تعلیم دهیم و آن حقیقت را در زندگی عملی سازیم. بسی شگفت‌آور است که در همان روزی که مسیحیان آن را برای یادآوری تجسّد عیسی مسیح کنار می‌گذارند، آگاهانه به کودکان خود دروغ می‌گوییم و به یکی از همان گناهانی دست می‌زنیم که او جان خود را برای آن داد و برای رهایی ما از آن مرد. هیچ راهی برای آراستن این واقعیت وجود ندارد. ما به فرزندان خود دروغ می‌گوییم و در برابر خدا گناه می‌کنیم.

تحریف انگیزه‌ها برای رفتار درست – کودکان در ایام کریسمس در بهترین رفتار خود هستند. چرا؟ زیرا سانتا نظاره‌گر است و «می‌داند که بد بوده‌ای یا خوب، پس به‌خاطر خوبی، خوب باش.» این امر به کودکان می‌آموزد که باید رفتار شایسته داشته باشند و از والدین خود اطاعت کنند، نه به این دلیل که خدا چنین فرمان داده است، بلکه به این سبب که سانتا ممکن است برای آنان اسباب‌بازی نیاورد. این امر انگیزه‌ای غیرکتاب‌مقدسی برای اطاعت پرورش می‌دهد.

گاه خدا اطاعت ما را با پاداش‌هایی ملموس مورد تکریم قرار می‌دهد. او به دانیال و دوستانش «در نظر رئیس مأموران بابلی لطف و مرحمت بخشید» (دانیال ۱: ۹). باین‌حال، عیسی به پطرس وعده داد که اطاعت او به مرگش برای جلال خدا خواهد انجامید (یوحنا ۲۱: ۱۸-۱۹). اطاعت از مسیح، فارغ از هرگونه منفعت محسوس، در ذات خود پاداش خویش است.

صفات – هرچند نیازی نیست بیش از این بر نکته‌ای که با جزئیات بدان پرداخته‌ام تأکید کنم، اما سانتا شباهت بسیاری به عیسی دارد. او بسیاری از همان صفات را داراست و کارهایی مشابه انجام می‌دهد. به‌عنوان نکته‌ای در حاشیه، آیا هرگز توجه کرده‌اید که سانتا اغلب با تاجی از خاس بر سر تصویر می‌شود؟ خاس با برگ‌های نوکتیز و توت‌های سرخش، در اروپای مرکزی «خارِ مسیح» نامیده می‌شد و به‌عنوان نمادی از تاج خار شناخته می‌شد. عیسی تاج خار را بر سر داشت، و باین‌حال سانتا نیز آن را بر سر می‌گذارد. این شباهت برای من بیش از حد نزدیک و نگران‌کننده است.

اینکه سانتا صفات خدا را دارد، احتمالاً بزرگ‌ترین مسئله است، زیرا پیامدهای آن گسترده است. درس اول قرن‌تین ۱۰ را به یاد آورید: هرچند خدایان بت‌پرستان واقعی نیستند، دیوهایی که در پس آن‌ها کمین کرده‌اند واقعی‌اند. هر تقلید دروغینی از مسیح که او را شبیه‌سازی کند و یا توجه را از او منحرف سازد، عنصری تاریک در خود دارد. این بت‌پرستی است. حتی اگر پرستشی فعال و آگاهانه در کار نباشد، باز هم بت‌پرستی است. پولس رسول، اهالی محبوب قرن‌تس را هشدار می‌دهد: بگریزید! درنگ نکنید. فقط بگریزید. خطری واقعی پشت این ظاهر بی‌گناه کمین کرده است.

پرورش فرزندان ما – کلیسا در بحران است. اغلب می‌گویم کلیسا ایمن است، زیرا عیسی سر آن است و نقشه‌ها و وعده‌های او تغییرناپذیرند؛ بااین‌حال، مسیحیت در سراشویی تندی قرار دارد. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که ۷۵ تا ۸۵ درصد از کودکانی که در کلیسا رشد یافته‌اند، «تصمیم» گرفته‌اند و تعمید یافته‌اند، پس از بزرگ شدن و ترک خانه، کلیسا را نیز ترک می‌کنند و باز نمی‌گردند. زنگ‌های هشدار دهه‌هاست به صدا درآمده است. اکنون نیز برخی فرقه‌ها با کاهش شدید در آمار تعمید روبه‌رو هستند.

کلیساهای با این تصور که کلیسا دیگر به نوعی «مرتبط با جامعه» یا «جذاب برای مردم امروز» نیست، بسیاری از کلیساهای شروع کرده‌اند تا هرچه بیشتر شبیه دنیا شوند تا مردم دنیا را به سوی خود جذب کنند.

در نتیجه، نوعی «خدمتِ سرگرمی‌محور» به وجود آمده است و انجیل نیز برای آنکه جذاب‌تر و خوشایندتر به نظر برسد و مطالبات کمتری از مردم داشته باشد، نرم‌تر و کم‌رنگ‌تر ارائه شده است.

بسیاری از برنامه‌های جوانان سرشار از سرگرمی و تحریک عاطفی‌اند، اما در تعلیم آموزهٔ صحیح ضعیف‌اند. نسل‌هایی پرورش یافته‌اند که خود را مسیحی می‌نامند، اما چارچوب الهیاتی کتاب مقدسی ندارند. عبارات کلیدی را می‌دانند و «دعای توبه» را خوانده‌اند، اما در زندگی‌شان تحولی رخ نداده است. می‌توانند اصول اولیهٔ انجیل را در سطحی بسیار سطحی بیان کنند، اما نمی‌توانند توضیح دهند چرا به آنچه ادعا می‌کنند ایمان دارند. توانایی «دلیل آوردن برای امیدی» (اول پطرس ۳: ۱۵) را که می‌گویند در آنان است، ندارند. بی‌تردید، کلیساهای سهمی از تقصیر را بر عهده دارند، اما تمام تقصیر بر گردن کلیسا نیست.

ای مردان، خطاب من در اینجا به شماست.

ما رهبران روحانی خانه‌های خود هستیم. اگر پدری ایمان‌دار هستید، مسئولیت تعلیم کلام خدا به خانواده‌تان پیش از هر کس دیگر بر دوش شماست. این مسئولیت پیش از آنکه بر عهدهٔ کلیسا یا هر نهاد دیگری باشد، بر عهدهٔ شماست.

بیشتر شوهران و پدران گمان می‌کنند همین که خانواده را به کلاس یکشنبه و کلیسا می‌برند و بر سر سفره دعا می‌کنند، نقش رهبری روحانی خود را ایفا کرده‌اند. تصور می‌کنیم فرزندان‌مان هرآنچه نیاز دارند را در کلاس یکشنبه یا گروه‌های نوجوانان دریافت می‌کنند. دوباره بیندیشید. همین طرز فکر یکی از عوامل اصلی سقوط چشمگیر سواد کتاب مقدسی در میان مسیحیان معترف امروز بوده است.

کاهش شناخت کتاب مقدس مستقیماً به ضعف کلیسا می‌انجامد، و ضعف کلیسا به افول جامعه. زندگی‌ها دگرگون نمی‌شود، زیرا تنها عاملی که می‌تواند زندگی را دگرگون کند - یعنی کتاب مقدس - نادیده گرفته می‌شود، کم‌رنگ می‌گردد، رقیق می‌شود یا چنان خارج از زمینه تعلیم داده می‌شود که بی‌اثر می‌گردد.

ای مردان، فرزندان‌تان باید ببینند که شما کلام خدا را می‌خوانید. آنان به شما نیاز دارند تا آموزهٔ صحیح را به ایشان تعلیم دهید. کلاس یکشنبه باید نهایتاً مکمل باشد، نه جایگزین. تعلیم کلام خدا باید از خانه آغاز شود، نه از کلاس یکشنبه.

آیا می‌دانستید که کلاس یکشنبه در آغاز صرفاً برای مردان طراحی شده بود؟ هدف اصلی آن این بود که مردان از نظر کتاب مقدسی تجهیز شوند تا بتوانند خانواده‌های خود را به‌طور کتاب مقدسی تعلیم دهند. من مخالف کلاس یکشنبه نیستم، اما حتی بهترین معلم با بهترین نیت نیز نمی‌تواند آنچه را خدا برای مردان مقرر کرده است، جایگزین کند.

کلام خدا را بشنوید: «این کلماتی که امروز به تو امر می‌کنم، بر دل تو باشد. آن‌ها را به دقت به پسرانت تعلیم بده و هنگامی که در خانه می‌نشینی و وقتی در راه می‌روی و زمانی که می‌خوابی و وقتی برمی‌خیزی، دربارهٔ آن‌ها سخن بگو.»
– تثنیه ۶: ۶-۷

این دقیقاً همان چیزی است که امروز در اکثریت خانه‌های مسیحی غایب است. قوانین، فرایض و آموزه‌های خدا از سوی شوهران و پدران در خانه‌ها تعلیم داده نمی‌شود.

آیا تا به حال اندیشیده‌اید که اگر خدا مرکز زندگی ما و همه‌چیز ماست، چرا در شش روز از هفته به ندرت نامی از او برده می‌شود؟ اگر واقعاً باور داریم که او چنین زیبا، باشکوه، قادر مطلق، حاکم بر همه‌چیز، درگیر در زندگی ما و فراگیر است، پس چرا این قدر کم دربارهٔ او سخن می‌گوییم؟ چرا از گفتگو دربارهٔ بزرگی او با دیگر ایمان‌داران لذت نمی‌بریم؟ چرا از نیکویی او شگفت‌زده نمی‌شویم و آموزه‌های زیبای کلامش را با هم در میان نمی‌گذاریم؟ چرا «وقتی در خانه می‌نشینیم و در راه می‌رویم» دربارهٔ آن‌ها سخن نمی‌گوییم؟

آیا ممکن است دلیلش این باشد که آن قدر او را نمی‌شناسیم که بتوانیم دربارهٔ او سخن بگوییم؟

این کافی نیست که فرزندان‌تان را به کلیسا ببرید. کافی نیست که بر سر سفره دعا کنید. کافی نیست که آنان ببینند زندگی‌ای اخلاقی دارید. فرزندان‌تان بیش از هر چیز دیگر به این نیاز دارند که شما کلام خدا را به آنان تعلیم دهید. تعلیم کتاب مقدسی باید از خانه آغاز شود.

به‌خاطر خدا – بسیاری ممکن است همهٔ این مطالب را بزرگ‌نمایی موضوعی کوچک بدانند. آنچه تاکنون بیان شد، به اندازهٔ کافی دلیلی برای بازاندیشی دربارهٔ سانتا هست. همان‌گونه که پیش‌تر گفتم، در نهایت آنچه من یا شما دربارهٔ سانتا کلاوس فکر می‌کنیم چندان اهمیتی ندارد.

آنچه اهمیت دارد این است که خدا دربارهٔ او چه می‌اندیشد. با دانستن آنچه خدا دربارهٔ خود گفته است، صادقانه نمی‌توانم هیچ وضعیتی را تصور کنم که در آن خدا با نگاهی تأییدآمیز به سانتا بنگرد. او حتی نسبت به این موضوع بی‌طرف هم نیست. ما می‌دانیم چه احساسی دارد، زیرا می‌دانیم تا چه اندازه برای خویشتن غیور است. او تحمل نخواهد کرد که هیچ‌کس یا هیچ‌چیز حتی یکی از صفات غیرقابل‌انتقال او را به خود نسبت دهد. باز هم فرمان دوم:

«برای خودت هیچ تمثال تراشیده و هیچ صورتی از آنچه در آسمان بالاست یا در زمین پایین یا در آب‌های زیر زمین است مساز.»

او برای سانتا استثنایی قائل نشده است. انگیزهٔ حقیقی ما برای کنار گذاشتن سانتا نباید شریعت‌گرایی باشد. انگیزهٔ راستین ما باید محبت به خدا باشد. او کارهای عظیمی برای ما انجام داده است. چگونه می‌توانیم چیزی را تأیید کنیم که در جلال او سهیم می‌شود؟ او پدر آسمانی ماست! ما را دوست دارد و پسر خود را برای ما فدا کرد. باید از او اطاعت کنیم، زیرا او را دوست داریم. ما او را دوست داریم، زیرا او نخست ما را محبت کرد. محبت ما به خدا باید ما را نسبت به او غیور سازد.

در کتاب مقدس داستانی روشن‌گر ثبت شده است. فینحاس، از غیرت برای خدا برانگیخته شد و نیزه‌ای از میان مردی اسرائیلی و زنی مدیانی که در پرستش بعل به هم پیوسته بودند، گذراند.

«پس خداوند به موسی گفت: فینحاس پسر اِلیازار، پسر هارون کاهن، خشم مرا از بنی اسرائیل بازگردانید، زیرا او در میان آنان با غیرت من غیرت ورزید؛ از این رو من بنی اسرائیل را در غیرت خود نابود نکردم. بنابراین بگو: اینک عهد سلامتی خود را به او می‌بخشم، و برای او و نسلش پس از او عهد کهناتی جاودان خواهد بود، زیرا برای خدای خود غیرت ورزید و برای بنی اسرائیل کفاره به جا آورد.»

— اعداد ۲۵: ۱۰-۱۳

البته پیشنهاد نمی‌کنم امروز کسی را با نیزه بزنیم؛ اما توجه کنید چگونه خدا از غیرت فینحاس برای خود خشنود شد. خدا خشم خود را فرو نشاند. هنگامی که ما برای او غیرت می‌ورزیم، خدا خشنود می‌شود و ما را گرامی می‌دارد. کنار گذاشتن سانتا باید از غیرت ما برای پدر آسمانی‌مان سرچشمه گیرد.

نتیجه‌گیری

در پایان، خواننده عزیز، اجازه دهید بار دیگر بگویم: به هیچ وجه قصد ندارم اگر با فرزندان تان سانتا را اجرا می‌کنید، شما را تحقیر یا نکوهش کنم. نمی‌گویم والدینی بد هستید و نمی‌گویم مسیحی نیستید. اما می‌گویم ما به عنوان مسیحیان باید مسئله سانتا را صرفاً از منظر کتاب مقدس بررسی کنیم. به عنوان مسیحیان، هرآنچه انجام می‌دهیم باید - همه آن - برای جلال خدا باشد (اول قرن‌تین ۱۰: ۳۱). هیچ راهی وجود ندارد که سانتا برای جلال خدا انجام شود. در پرتو حقیقت کتاب مقدس، هیچ دلیل موجهی برای مسیحیان حقیقی وجود ندارد که سانتا را انجام دهند. هیچ‌یک از دوستان شبان من که وفادارانه کلام خدا را موعظه می‌کنند، به دلیل همین دلایل و احتمالاً دلایل دیگر، با فرزندان خود سانتا را اجرا نمی‌کنند.

شاید اکنون این نوشته را می‌خوانید و فرزندان تان سال‌هاست با سانتا بزرگ شده‌اند و او بخشی از هر کریسمس شما بوده است. چه باید کرد؟ حقیقت را به آنان بگویید. یکی از دوستانم که هم‌دوره‌ام در دانشکده الهیات بود، حقیقت را درباره سانتا به دختر هشت‌ساله خود گفت. به نظر نمی‌رسد آسیبی دیده باشد و همگی مشتاقانه در انتظار کریسمس‌اند. فرزندان تان درک خواهند کرد. حتی هنگامی که بزرگ شوند و به گذشته بنگرند، به خاطر این صداقت شما را تحسین خواهند کرد. هیچ شرمی در انجام کار درست و گفتن حقیقت نیست.

و بدانید که کریسمس نه تنها از گذشته کم‌معناتر نخواهد شد، بلکه معنای عمیق‌تری خواهد یافت. نبود سانتا نمی‌تواند اهمیت و شادی کریسمس را برای ایمان‌دار کاهش دهد؛ تنها می‌تواند آن را افزایش دهد. دعای من این است که خدا از این کتابچه استفاده کند تا نه تنها ما را به درنگی دربارهٔ آقای کلاوس رهنمون سازد، بلکه ما را بار دیگر به تأمل در زیبایی و شکوه پادشاه عظیم‌مان دعوت کند.

پیوست

۱. دل ری، جرارد و پاتریشیا (Gerard and Patricia Del Re). *سالنامه کریسمس* (The Christmas Almanac) (نیویورک: رندوم هاوس (Random House)، ۲۰۰۴، ص. ۱۳۱). اجازه دهید من، جاستین پیترز (Justin Peters)، تصریح کنم که به طور کامل با آموزه کاتولیکی دعا به قدیسان و مریم باکره مخالفم. کتاب مقدس هیچ مجوزی برای چنین اعمالی نمی‌دهد.

۲. گئورپر، اچ. ای. (H. A. Guerber). *اسطوره‌های سرزمین‌های شمالی* (Myths of Northern Lands) (نیویورک: آمریکن بوک کمپانی (American Book Company)، ۱۸۹۵، ص. ۶۱).

۳. دیویدسون، اچ. آر. الیس (H. R. Ellis Davidson). *اسطوره‌شناسی اسکاندیناوی* (Scandinavian Mythology) (نیویورک: پیتر بردریک بوکز (Peter Bredrick Books)، ۱۹۸۲، ص. ۱۳۳).

۴. سیفکر، فایلیس (Phylis Siefker). *سانتا کلاوس، واپسین مردان وحشی: خاستگاه و تحول سن نیکلاس* (Santa Claus, Last of the Wild Men: The Origins and Evolution of Saint Nicholas) (جفرسون، کارولینای شمالی: مک‌فارلند اند کامپنی (McFarland and Company, Inc)، ۱۹۹۷، ص. ۱۵).

۵. صفات غیرقابل انتقال (Incommunicable attributes) آن دسته از صفاتی هستند که تنها خدا آن‌ها را داراست؛ مانند قدرت مطلق، علم مطلق، حضور مطلق، حاکمیت مطلق، تغییرناپذیری و خودوجودی. صفات قابل انتقال خدا (Communicable attributes) صفاتی هستند که انسان می‌تواند در آن‌ها سهیم باشد، اما تنها به گونه‌ای محدود و متناهی؛ مانند محبت، رحمت، وفاداری، صبر و امثال آن.

۶. منبع: پیوند اینترنتی یادشده در متن اصلی.
۷. بنگرید به مزمور ۶۹: ۹ و کاربرد آن در یوحنا ۲: ۱۷.
۸. برای ارجاع کتاب مقدسی بنگرید به اشعیا ۱۴: ۱۲-۱۴ و حزقیال ۲۸: ۱۲-۱۹.
۹. اطاعت از والدین تنها امری است که کتاب مقدس به طور مشخص به کودکان فرمان می‌دهد (افسسیان ۶: ۱).
۱۰. برای نگاهی تأمل‌برانگیز به افول، دلایل آن و راه‌های بازگرداندن سواد کتاب مقدسی در خانواده‌ها، کتاب *از پیش رفته‌اند* (Already Gone) نوشته کن هم (Ken Ham) را مطالعه کنید. هم رئیس خدمتی به نام پاسخ‌ها در پیدایش (*Answers in Genesis*) است.
۱۱. برای کتابی ارزشمند درباره معجزه تجسد، بنگرید به خدا در آخر (*God in the Manger*) نوشته دکتر جان مک‌آرتور (Dr. John MacArthur). گرچه این کتاب دیگر تجدید چاپ نمی‌شود، نسخه‌های دست‌دوم آن در دسترس است.

دربارهٔ ما

ما گروهی از ایمانداران مسیحی باورمند به الهیات نظام‌مند، اصلاح‌شده هستیم که بنا بر فراخواندگی‌مان به بشارت مژدهٔ انجیل در میان ایرانیان و تمامی فارسی‌زبانان در سراسر دنیا، شروع به تشکیل گروهی با نام خدمت «چهره به چهره» دست زدیم.

عمدهٔ خدمت ما در قسمت فعالیت‌های تصویری و صوتی در شبکه‌های اجتماعی و تلویزیون می‌باشد؛ با این حال هدف اصلی خدمت، نجات جان‌ها از طریق بشارت و مژدهٔ نیک انجیل بر اساس فرمان اعظم عیسی مسیح در متی ۲۸: ۱۹-۲۰ و تشکیل و رشد کلیساهای مرئی در میان پارس‌زبانان می‌باشد.

نام خدمت ما از این آیه اقتباس گرفته شده است:

«خداوند با موسی رو در رو صحبت می‌کرد، همان‌طور که یک نفر با دوست خود

صحبت می‌کند.»

(خروج ۳۳: ۱۱)

خدمت «چهره به چهره»، رویای آشتی پارس‌زبانان با «عیسی مسیح» می‌باشد

وبسایت ما:

Persianchristians.com

برای ارتباط با ما می‌توانید با این ایمیل تماس بگیرید:

Persianchristians.com@gmail.com

تأملی بر بابانوئل

بابانوئل از دیدگاه کتاب مقدس

بابانوئل بخشی جذاب و دلنشین از جشن کریسمس در فرهنگ امروز شده است؛ اما آیا این شخصیت شاد و دوست‌داشتنی با حقیقت کتاب مقدس همخوانی دارد؟ در این کتاب، جاستین پیترز با نگاهی دقیق و صادقانه، ریشه‌ها، باورها و تأثیرات این سنت محبوب را بررسی می‌کند و ما را دعوت می‌کند تا در میان هیاهوی جشن‌ها، مکث کنیم و از دیدگاه کتاب مقدس به این موضوع بنگریم.

JUSTIN PETERS



جاستین پیترز (M.Div., Th.Div.) کشیش، اونجلیست و نویسنده است که در مباحث دفاع از ایمان مسیحی تخصص دارد. او با ترویج و دفاع از حقیقت کتاب مقدس و بررسی موضوعات فرهنگی و اجتماعی از دیدگاه کتاب مقدس، اختصاص داده. او نویسنده چندین کتاب تأثیرگذار در این زمینه می‌باشد و به همراه همسرش «کتی» در سندپوینت، آیداهو زندگی می‌کند.